



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۲.....	مفهوم شناسی غیبت
۲.....	مبحث نهم: شرط ایمان در غیبت
۲.....	مرور گذشته
۲.....	بررسی ادله طایفه سوم
۳.....	اشکال به اطلاق روایات طایفه سوم
۳.....	الف) وجه اول
۳.....	ب) وجه دوم
۴.....	ج) وجه سوم
۵.....	د) وجه چهارم
۵.....	ه) وجه پنجم
۶.....	ی) وجه ششم
۶.....	جمع بندی
۶.....	نکاتی از خطبه ۱۱۴ نهج البلاغه
۷.....	دنیا شناسی نهج البلاغه



مفهوم‌شناسی غیبت

مبحث نهم: شرط ایمان در غیبت

مرور گذشته

در جلسات پیش بیان کردیم که آیا غیبت به مؤمن ارتباط دارد یا اینکه مسلمین را دربر می‌گیرد. سه قول را در این مورد بیان کردیم. ادله قرآنی را مطرح کردیم. طوایف را نیز بیان کردیم:

(الف) روایاتی که قید مؤمن دارد. علاوه بر آیه شریفه سوره حجرات ۱۲ روایت دیگر وجود دارد.

(ب) روایاتی که تعبیر اخوت دارد. ۱۳ روایت در این باب است.

(ج) روایاتی که تعبیر مسلم دارد. ۱۳ روایت نیز در این باب است.

(د) روایاتی که رجل و ناس داشت و مطلق بود.

(ه) بعضی از ادله، اشاره‌ای به شرایط مغتاب نکرده است.

این طوایف را یک‌به‌یک بحث کردیم. طایفه اول را مورد بررسی قرار دادیم. طایفه دوم که عنوان اخوت داشت را بحث کردیم.

در آنجا نیز گفتیم، با اینکه در روایات اخوت با دو معنا به کار رفته است. اما در اینجا اگر اشتراک یا اجمالی باشد باید قدر متیقن را بگیریم، مگر اینکه قرینه‌ی واضحی بیاید. از سویی نتوانستیم «اخیک» را به عنوان تعریف قرار بدهیم. زیرا در روایاتی که در مقام تعریف بودند، «رجلاً» نیز آمده بود و همان‌طور که عرض کردیم این نشان‌دهنده‌ی این است که «اخیک» قیدی نیست که بر آن تأکید شده باشد.

بررسی ادله طایفه سوم

طایفه سوم اخبار و روایاتی که واژه‌ی مسلم آمده است. در عنوان مسلم تردیدی نیست که یک واژه‌ی عام است. البته گاهی در قرآن مسلم یکی از مراتب تقوا به کار رفته است. البته مسلم در روایات همان مرتبه‌ی عامی است که شامل همه‌ی فرق و مذاهب می‌شود.

بعضی از این روایات معتبر است. مثلاً در باب ۱۵۲، روایت اول از این قبیل است.



«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُؤْمِنُ مَنِ اتَّيَمَّنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ (وَالْمُسْلِمُ) مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُ حَرَامٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَظْلِمَهُ أَوْ يَخْذُلَهُ أَوْ يَغْتَابَهُ أَوْ يَدْفَعَهُ دَفْعَةً.»^۱

در این روایت نیز کلمه مسلم آمده است.

حدیث سوم همین باب، قید مسلم را دارد.

«وَعَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ هُوَ عَيْنُهُ وَمِرَاتُهُ وَدَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْدَعُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَكْذِبُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ.»^۲

بعضی از این روایات، معتبرند. این روایات اطلاق دارد و تمام فرق را شامل می‌شود.

اشکال به اطلاق روایات طایفه سوم

ممکن است چند ایراد به این اطلاق گرفته بشود: (حضرت امام (ره)، آقای خوبی (ره) این اطلاق را نمی‌پذیرند.)

الف) وجه اول

مطلق حمل بر مقید می‌شود. اگر کسی به این شکل بگوید، جواب وی واضح است. زیرا حمل مطلق بر مقید در جایی است که مثبت و نافی باشند. اما در اینجا ادله نافیین هستند. این وجه ساده‌ای است که جوابش واضح است. تمام روایات «لا تغتب» می‌گویند و همه نافی هستند.

ب) وجه دوم

وجه دوم مطلق حمل بر مقید می‌شود، اما از جهت اینکه در روایات اخیک، روایاتی داشتیم که در مقام تعریف بودند. در مقام تعریف که باشند، می‌گویند عنوان غیبت برای اینجا است. روایاتی که می‌گوید «لا تغتب المسلم»، به علت اینکه غیبت در جای

۱ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۷۸

۲ همان، ص ۲۷۹



دیگر معنا شده است، این جمله به آن قید می‌زند. روایات «اخیک» چون در مقام تعریف هستند، نوعی مفهوم در آن‌ها ساخته می‌شود.

جواب وجه دوم

روایاتی که در مقام تعریف هستند، یک دست نیستند. بعضی «اخاک» و بعضی «رجلاً» دارند.

بعضی از روایات که در مقام تعریف‌اند، مقیدند. مقیدی که نوعی مفهوم دارند. یعنی هر جا غیبت آمد، این قید باید در آن مأخوذ باشد. همان‌طور که بیان کردیم در بعضی روایات این قید نیامده است. در نتیجه این قید را ما قائل نشدیم.

شبهه

در همان روایاتی که در مقام تعریف است، باید یک جمعی انجام بدهیم. روایاتی که در اول باب ۱۵۴ است را با هم جمع کنیم. بعضی می‌گویند «اخیک» و دیگری در مقام تعریف می‌گوید «رجلاً».

چون در مقام تعریف است، ولو اینکه مثبتین یا نافین باشند، باید مطلق را حمل بر مقید کنیم. مثلاً یکی، یک قید دارد و دیگری دو قید دارد. در نتیجه باید تمام قیود را اخذ کنیم. پس ابتدا باید آن‌ها را با هم جمع کنیم. در نهایت نیز نتیجه تابع اخص مقدمات است و جواب ما «اخاک» می‌شود. لذا در مقام تعریف «اخوت» مأخوذ است.

جواب شبهه

ممکن است بگوییم، دو جمله که در مقام تعریف‌اند و قیودی را بیان کرده است اما قیدی در یکی است و در دیگری نیست، این نشان‌دهنده این است که این قید، قید تأکیدی است و الا به‌عنوان مقوم نیست.

حتی اگر کسی جواب مذکور را نپذیرد، نکته‌ی مهمی که وجود دارد این است که، «اخاک» و «اخیک» دو معنا دارد. هم به معنای عام به‌کاررفته است و هم به معنای خاص به‌کاررفته است. وقتی دو روایت را با هم می‌بینیم متوجه می‌شویم که «رجلاً» همان «اخاک» به معنای عام است. در این صورت تعارض نیز نخواهد بود. این همان تکمله بحث دیروز است. دیروز می‌گفتیم که به خاطر قدر متیقن، «اخاک» را به معنای خاص می‌گیریم. اما امروز می‌گوییم که معنای «رجلاً» همان معنای عام «اخاک» است.

ج) وجه سوم

وجه سوم این است که ظهور مسلم انصراف به مؤمن دارد. به خاطر قراین و شواهدی که وجود دارد، مسلم را باید حمل بر مؤمن کنیم.



جواب وجه سوم

این وجه خیلی مستبعد است. در بعضی از این روایات، مسلم را مقابل مؤمن قرار داده است. کاربردهای مؤمن و مسلم را در روایات اگر ببینیم، این وجه را بعید می‌کند. کثرت استعمال مسلم در معنای عام، مانع از انصراف است. قراین داخلی نیز بر این امر وجود ندارد. این یک ادعا است. با این ادعا نمی‌توانیم انصراف را صحیح بدانیم. در نتیجه به نظر می‌رسد مسلم معنای خود را دارد.

(د) وجه چهارم

وجه چهارم این است که فرض بگیریم مسلم مطلق است. اما مسلم غیر شیعه اثنی عشری، از راه دیگری مقید دارد. مقید آن نیز روایاتی است که متجاهر بفسق لا غیبة له را بیان می‌کند. کسی که ولایت را قبول ندارد متجاهر به فسق دارد. بنابراین مسلم اطلاق ندارد. این نظر آیت‌الله خویی (ره) است.

جواب وجه چهارم

جواب این مطلب دو چیز است:

الف) دلیل اخص از مدعا است. زیرا بحث ما در مطلق فرق شیعه و غیر اثنی عشری و اهل سنت است. مطلق آن‌ها که همه مقصر نیستند. بسیاری از آن‌ها جاهل قاصر هستند. متجاهر بفسق کسی است که می‌داند این گناه است ولی در برابر امر و نهی الهی، قدم علم می‌کند.

ب) اگر هم ادله شامل بشود، متجاهر بفسق در محدوده‌ی فسقشان حرمت غیبت ندارند و این نیست که بتوانیم مطلقاً غیبتشان کنیم.

(ه) وجه پنجم

وجه پنجم این است که در روایات آمده است که به اهل بدعت تهمت بزنید. اسرارشان را در میان جامعه افشا کنید. و این مسلمین به غیر از شیعه اثنی عشر، اهل بدعت‌اند. این نیز نظر آیت‌الله خویی (ره) است.

جواب وجه پنجم

افراد مقصر و یا عالمی که می‌داند و خلافت را انجام می‌دهد، اهل بدعت است. اما کسانی که قاصر هستند، اهل بدعت نیستند.



ی) وجه ششم

سیره جاری مستمره در بین شیعیان است که می‌توانیم فرق دیگر را غیبت کرد و حرمت غیبت ندارند. این سیره مقید اطلاعات است.

جواب وجه ششم

این سیره وجود ندارد. به این شکل نیست که در سیره امامان (علیهم‌السلام) این چنین بوده است.

جمع بندی

هیچ کدام از این وجوه را نمی‌توانیم قبول کنیم. احتیاط واجب این است که در سایر مسلمین نیز باید غیبت نکنیم.

نکاتی از خطبه ۱۱۴ نهج البلاغه

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعَمِ وَ النَّعَمَ بِالشُّكْرِ نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُعَادِرٍ وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانٍ مِنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى الْمُؤْعُودِ إِيْمَانًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشَّكَّ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا ص عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ شَهِادَتَيْنِ تُضَعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ لَا يَخْفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ [مِنْهُ] عَنْهُ أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الرِّزَادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ زَادٌ مُبْلَغٌ وَ مَعَادٌ مُنْجِحٌ دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ عَاَهَا خَيْرٌ وَاعٍ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازَ وَاعِيَهَا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَ أَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَ أَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ وَ الرِّيّ بِالظُّمَاءِ وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حُظُّوا الْأَجَلَ ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرِ وَ غَيْرِ فَمِنْ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ (۱) قَوْسُهُ لَا تُخْطِئُ سِهَامَهُ وَ لَا تُؤَسِّي جِرَاحَهُ يَزِمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ وَ الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ وَ النَّاجِيَ بِالْعَطَبِ آكِلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا يَنْقُوعُ وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ وَ لَا بِنَاءً نَقَلَ وَ مِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ بُوْسًا نَزَلَ وَ مِنْ غَيْرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورَ أَجَلِهِ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَ لَا مَوَّلٌ يُثْرِكُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُرُورَهَا وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا وَ أَضْحَى فَيْئَهَا لَا جَاءَ يُرَدُّ وَ لَا مَاضٍ يَوْتَدُّ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِقِ بِهِ وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ



بَشِّرْ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابَهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنْ الْخَيْرِ إِلَّا تَوَابُهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زَادَ فِي الدُّنْيَا فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ وَ مَا أَجَلَ لَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ مَعَ أَنَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ اغْتَرَضَ الشُّكَّ وَ [دَخَلَ] دَخَلَ الْيَقِينِ حَتَّى كَانَ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ وَ كَانَ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ [وَضَعَ] وَضَعَ عَنْكُمْ فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنَ رَجْعَةِ الْعُمَرِ مَا يُرْجَى مِنَ رَجْعَةِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمَرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي فَ اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

تقوای خداوند مانع می شود که اولیای الهی معصیت کنند. تقوا باعث دوری از گناهان می شود. همچنین تقوا باعث می شود قلب های مؤمنین با خوف های الهی ملازم بشود. تا جایی که این تقوا و ترس الهی، شب های آن ها را بیدار می کند و روزهای تابستانی گرم آن ها را تشنه ناک می کند. این جملات کنایه از بیداری شب و روزه داری روزهای تابستانی است. ایشان اجل را نزدیک دیده اند و به همین خاطر به سمت عمل شتاب گرفتند. و آرزوها را تکذیب کردند و به آرزوها بی اعتنایی کردند. این موجب شده است که مرگ را ببینند.

دنیا شناسی نهج البلاغه

در ادامه حضرت علی (ع) دنیا را به بهترین شکل تصویر می کنند. طبع دنیا، ناپایداری است و همچنین جای سختی و مشکلات است. دنیا جای تحولات است. اگر آسایشی هم دارد به سختی تبدیل می شود. البته شگفتی هایی در عالم وجود دارد که همه را به عبرت گیری وامی دارد.

بعد حضرت (ع) تمام ویژگی ها را توضیح می دهند:

فنای دنیا به این است که تیرش را به چله ی کمان گذاشته است. هیچ کس دور از تیر دنیا نیست. مثل سربازی که در خط مقدم تفنگ را به سوی شما گرفته است. چنان هدف گیر دقیق است که امکان ندارد تیرش خطا برود. وقتی هم تیر بخورد، قابل علاج نیست. یک تیر آن مرگ است. یک تیر آن، مریضی ها است. تیر دیگر آن، سختی ها است.



این سه تیر را دنیا به سمت بشر هدف گرفته است. تمام بشر را با یکی از این تیرها می‌زند. به گونه‌ای که خطا نمی‌رود و امکان مداوا نیست.

چه زیادند کسانی که می‌خورند ولی سیر نمی‌شوند. یک احتمال این است که در حال خوردن شرب، تیر به او اصابت می‌کند. این فناء دنیا است.

دشوار دنیا این است که جمع می‌کند ولی چیزی با او نمی‌برد. به سمت خدا می‌رود در حالی که دست خالی است.

آدمی که تا دیروز مورد ترحم دنیا بود، اکنون همه به او چشم طمع دوخته‌اند و رشک وی را می‌برند. و گاهی نیز کسانی که همه به آن‌ها غبطه می‌خوردند با یک اتفاق، از بین می‌رود.